أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

از صحبت‌هاي گذشته، فرق بين واجب مطلق و واجب مشرط روشن شد، البته بزرگان، فقها، در اين قضيه فرق ها و تفسيرهاي مختلفي گفته اند كه هركدام از آنها دارای نقض و ابرام است و اشكالاتي به آنها وارد مي‌شود که انشاءاللَه آنها را بيان مي‌كنیم.

 ما مي‌خواستيم یکی دو روز گذشته به اين مطالب بپردازيم، ولي باز احساس كرديم در اين قضيه يك شرح و مانور بيشتري داده بشود بهتر است تا اينكه بعد برویم سراغ مطالبي كه ديگران فرمودند.

 از مسائل گذشته مشخص شد كه شارع در واجب مطلق، اختيار انجام مقدمه و شرط و عدمُ الاتيان به مقدمه را بعهده مكلف نداده است و نسبت به اتيان شرط و مقدمه و عدم اتيان، مكلف ملزم است و نمي‌تواند تخطي كند؛ مثل تحصيل طهارت بالنسبه به صلاه، يا مثل استقبال بالنسبه به صلاه يا مكان غيرغصبي و همين طور در مكان غيرغصبي اين را من ديدم خيلي اشتباه شده است گاهی اوقات هم سوال مي‌كنند كه آقا در يك جاي غصبي بوديم، متوجه شديم حالا نمازها را تكرار بكنيم يا نه؟ آنچه كه در غصب مُخلِّ به صحّت است علم به غصب است نه نفس الغصبيّه. لذا اگر شخصي در يك مكان غصبي باشد و جاهل به غصب باشد، نمازش درست است منتهي وقتي عالم شد بايد از آن مكان خارج بشود؛

 يا اين كه فردي را در يك جا حبس كردند، آن مكاني كه حبس شده غصبي است باز در اين جا نماز درست است و نياز به اعاده ندارد، علم به غصب و همين طور اختيار براي سلب غصبيت، اگر سلب بشود ديگر در آن صورت غصب معنا ندارد؛ يعني گرچه غصب در آنجا تكويناً محقق است ولي تشريعاً و تنزيلاً شارع او را لا غصب به حساب مي‌آورد، مثل عدم الغصبيه يا طهارت موضع و طهارت لباس مصلّی، تمام اين ها از شروطي است كه شارع اختيار وجود و عدم را به عهدۀ مكلّف نگذاشته است، اين جا به اين مقدمات كه مقدمات صحّت است، يا مقدمات وجوديه باشد واجب بالنسبه به هركدام از اين ها واجب مي‌شود، واجب مطلق، اين معناي اطلاق است.

 پس واجب مطلق، همان طوري كه از اسمش پيداست اين است كه مقيد به اختيار مكلف و تحقق شرط نيست؛ يعني، در اصلُ الوجوب مقيد به اتيان اين مقدمه يا شرط و يا قيد نيست بلكه مطلق است، مثل ایتنی بماءٍ ایتنی بغذاءٍ، هيچ تقييدي درآن نيست، مطلق است، اين را به اصطلاح واجب مطلق مي‌گويند.

در واجب مشروط شارع اختيار فعل و تركِ شرط را در آن مقدماتي كه در اختيار مكلف هست به عهده مكلف گذاشته است و در مقدماتي كه در اختيار مكلف نيست، مساله اختيار، طبعاً منتفي خواهد شد، ولي اين فعل مشروط به وجود مقدمه و شرط و قيد است، آنچه که از این مساله خارج مي‌شود، فقط ظرفي است كه شارع امر را مقيد به آن ظرف كرده است، ظرف از تحت مساله اشتراط و اطلاق در واجبات خارج مي‌شود كه صرفاً شارع حصول اين امر را در اين ظرف واجب كرده است نه خارج از اين ظرف نه بعنوان قيد بلكه به عنوان ظرف.

 براي اين جهت مثلا شما در نظر بگيريد رمي جمار، وجوب رمي جمار واجب است به وجوب مطلق، روي اين جهتي كه ما عرض كرديم؛ يعني در روز عرفه يا در شب مشعر، رمي جمار بر اساس سلسله احكام متعاقبة در حج واجب است، وقتي كه شخص احرام مي‌بندد به احرام حج، خداي متعال يك سلسله واجبات و محرماتي را براي او تشريع كرده، محرماتش مشخص است واجباتش عبارت است از: احرام و وقوف به عرفات و افاضه به مشعر، وقوف اختياري يا اضطراري بعد حركت به مني و رمي و ذبح و حلق و حلق هم كه الحمدلله وَر افتاده و به جاي آن تقصیر آمده، اين هم از بركات آخرالزمان است !!!

 مرحوم پدر ما رضوان اللَه عليه فرمودند: كسي كه به مكه برود و حلق نكند آثار حج در او ظاهر نمي‌شود گرچه حجش حج استحبابي باشد، خوب آنها يك چيزي مي‌ديدند كه مي‌گفتند ولي من شنيدم كه مي‌خواهند يك شرايطي بوجود بياورند كه حج ، حج شيكي باشد، رعايت مسائل بهداشتي بشود، شيك و تر و تميز باشد، يك قدري از ناخن گرفته بشود کفایت می کند، واسه، سر خدا هم زياد است، موها را نزنيد، آسمان به زمين مي‌آيد!! ناخن بزنيد سایر موهای جاهاي ديگر را بزنيد، هرجا را بزنيد، صدق تقصير مي‌كند و كفايت مي‌كند!! هم از نظر بهداشتي خيلي تميز و خيلي مناسب است و هم از نظر رعايت مسائل ديگر و بله، معاشرتي و اين ها بسيار مفيد است!! بله از اين جور مسائل، خوب پناه بر خدا، و ذبح را هم كه مي‌شود هر کسی در هر شهري براي خودش ذبح بكند!! چرا آدم پولش را بدهد به عربها و قرباني در مني؟! اصلا الان هم كه مني نيست و فاصله دارد تا مني، پس بنابراين ما ذبح را بدهيم همان شهر براي خودشان بكنند وبگذارند در يخچال تا اين كه بعداً مصرف كنند، اين هم از ذبح راحت شدیم و مشكل ذبح مان حل شد و ديگر عرض كنم حضور انور فیض آثار مناقب شعار حجمان هم كم کم مي‌خواهد قشنگ بشود اتوماتيك بشود و از اين ريل ها بگذارند، حالا این عيب ندارد، پيغمبر صلي اللَه عليه و آله هم آن موقع با مركب مي‌رفتند.

 ولي راجع به مسائل ديگر علي كل حال، وقتي كه شارع حج را واجب مي‌كند اين احكام همراه با مكلف في زمنٍ واحد و فی لحظﮥ واحده تشريع مي شود چه احكام واجبات و چه احكام محرمات، احد هذه الاحکام رمی است فی الایام الثلاثه، در روز عيد قربان فقط رمي جمرۀ عقبه، يازدهم و دوازدهم رمي جمار ثلاثه، پس اين الان وجوبش براي مكلف وجوب اطلاقي است همه ديگر بايد بدانيم وجوب وجوب اطلاقي است. وقتي كه شخص احرام مي‌بندد در همان وقت احرام وجوب مبیت به مشعر را در خود احساس مي‌كند منتهي هنوز وقتش نيامده هنوز ظرف براي تحقق واجب نيامده ولي همين الان مبیت به مشعر را در وجود خود و تعلق ذمة خود را به مبیت به مشعر احساس مي‌كند؛ لذا نمي‌تواند كاري بكند كه مبیت به مشعر را(چون هنوز وقتش نيامده) از وقوف اختياري تبديل به وقوف اضطراري مي‌كند اين عمل حرام است نمي‌تواند از الان كاري بكند كه در يكي از اين احكام ثلاثه، اگر حكم واجب تعلق نگرفته است پس بنابراين ما مختار هستيم در تهيه مقدمات و انتفاء مقدمه، چون، هنوز مساله‌اي تعلق نگرفته آنچه كه تعلق گرفته فقط احرام است، خوب احرام مي‌بنديم و وقوف به عرفات كه حالا دم دست و نزديك است و امروز انجام مي‌شود، كساني كه روز نهم عرفه احرام مي‌بندند از همان جايي كه احرام مي‌بندند بايد بيايند به عرفات كه وقوف به عرفات را از ظهر و زوال روز عرفه بايد درك بكنند تا غروب آفتاب و قبل از غروب آفتاب نمي‌شود از عرفات رفت بيرون و بعد از غروب آفتاب، افاضه به مشعر شروع مي‌شود پس وقتي كه شخص در اول احرام ، احرام مي‌بندد في دفعه واحدﺓ تمام احكامي كه در اين حج از تقصیر برای نساء و حلق برای رجال عرفات و مشعر و مني و احكام و مني و رمي جمرات و مبیت به مني براي كسي كه در مني هست، و همين طور رمي يازدهم و دوازدهم تمام اين ها مي‌شود واجب، منتهي هركدام از اين ها يكي پس از ديگري متعاقباً ظرفش متأخر و متقدم است، نسبت به ديگري.

 درست مثل اين كه مولا به شما بگويد اكرم زيداً ليله الأربعاء، اكرم زيداً ليله الأربعاء اين واجب مطلق است يا مشروط؟ مطلق است مشروط كه نيست، موقوف باشد وجوب به حضور ليله الأربعاء نه، از الان واجب است، اكرم خالداً ليله الخميس یک شب بعد، اكرم عمراً ليله الجمعه، و تا آخر هفته هركدام را هر شب مي‌گويد با يك نفر غذا بخوري، امشب ، فردا، تمام اين ها، از الان ليله الخميس هفته آينده رزرو شده، نمي‌تواني از زيرش در بِرَوي.

واجب مطلق، يعني گرچه الان يك هفته مانده، هشت روز مانده تا ليله الخميس هفته آينده، ولي از الان عنق شما نسبت به تكليف چيست؟ مضمون و متعهد است اين ، معناي واجب مطلق است.

ولي در واجب مشروط اين طور نيست، مي‌گويد اگر زيد آمد او را اكرام بكن، خيلي فرق مي‌كند زمین تا آسمان، تا اين كه بگويد امشب اكرام بكن ولی هنوز نيامده، دخول ليل كه در اختيار بنده نيست، همان طوري كه دخول زيد در اختيار من نيست دخول ليل نيز در اختيار من نيست چه شد كه اين حكم احرام نسبت به مجيء‌زيد مي‌شود واجب مشروط، همين حكم احرام نسبت به دخول ليل مي‌شود واجب مطلق فرقش كجاست؟ فرقش را گفتیم، فرقش اين است كه وقت، يك امري است كه متحقق‌الوقوع است (و راجع به اين مساله صحبت مي‌كنيم حالا يك اشاره‌اي كردم) ولي در آمدن زيد،‌ زيد ديگر متحقق الوقوع نيست اين طور نيست كه زيد حتما بيايد اگر زيد هم متحقق الوقوع بود يعني قطع داريم، صادق مُصَّدق به شما فرموده است كه زيد فردا شب در قم خواهد بود همان طوري كه دخول ليل قطعي و صددرصد است فردا شب همان طور آمدن زيد براي شما روشن بشود ديگر از اين بالاتر؟ روشن بشود، كه فردا شب زيد به قم خواهد آمد اكرام زيد بالنسبه به آمدن زيد مي‌شود واجب مطلق، آن هم از اشتراط بیرون مي‌آيد .

پس بنابراين همان طوري كه شما از الان ذمه خود را نسبت به تكاليف در اكرام زيد در ليالي متاخره متعهد كرديد و حتي تا وقتي كه مي‌آيد كتب عليكم الصيام از اول ماه مبارک رمضان تا یک ماه وجوب ايامِ متعاقبه همين طور يكي پس از ديگري بر ذمه شما آمده است چرا؟ چون آمدن ايام يك امر قطعي است اين طور نيست كه شك داشته باشيد مي‌شود يا نمي‌شود فرض كنيد شايد بشود مرگ و حيات هم كه دست خداست، دست انسان نيست، پس نمي‌توانيم اين وجوب صوم را همان طوري كه بالنسبه به امروز واجب مطلق مي‌دانيم نسبت به فردا واجب مشروط بدانيم آن هم واجب مطلق است؛ لذا شما نمي‌توانيد كاري انجام بدهيد كه فردا مريض بشويد اگر يك كاري انجام داديد كه مريض شديد اين عمل مي‌شود حرام. آنچه كه شارع در اختيار شما گذاشته كه البته من باز در اين شك دارم و خلاصه همين طوري نمي‌توانم بگويم گرچه شارع فرموده: … وَ مَنْ كٰانَ مَرِيضاً أَوْ عَلىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيّٰامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اَللّٰهُ بِكُمُ اَلْيُسْرَ ... ﴿البقرة، 185﴾ در اين جا سفرٍ يعني سفر بر حسب عادي اگر يك ضرورتي پيش آمد، چون، بعضي‌ها هستند اصلا بخاطر اينكه روزه را بخواهند باطل كنند به سفر مي‌روند اين در ديدگاه من اشكال دارد نمي‌شود شخص اين كار را انجام بدهد يك وقت سفر عادي و ضرورتي پيش مي‌آيد مي‌خواهد برود مريضي را ببيند كاري ضروري انجام بدهد، اين در آن صورت است، والا به صرف اين كه شخصي بخواهد بخاطر فرار از صيام به سفر برود، نه، اين آيه نسبت به اين مساله دلالت ندارد، اين مساله نسبت به مرض كه مشخص است كه اگر شخصي مريض بود و مريضي كه مثلاً زخم اثني عشر دارد نمي‌تواند بگيرد، حالا يك شخصي مي آيد عمداً خودش را مريض مي‌كند كه ماه رمضان روزه نگيرد اين حرام است چرا؟ چون خلافِ وجوبِ اطلاقي صوم عمل كرده است، براي چي خودت را مريض كردي؟ اولاً مريض كردي، كه غلط كردي!! اين یک، عمل حرام است، و اين عمل في حد نفسه اضرار است و عمل حرامي است، دوم اين كه به اين وسيله وجوب صوم را از خودت ساقط كردي، حالا كه مريض شدي، ديگر نمي‌تواني روزه بگيري، آمدي بلايي سر خودت درآوردي، فرض كنيد، معده‌ات خونريزي كرد آمدي بلايي سر خودت درآوردي حصبه گرفتي، نه بر حسب عادی، واقعاً با اختيار و اراده كاري انجام دادي، كه اين مي‌شود حرام، چرا؟ چون صوم، اطلاق دارد صوم اشتراط نيست كه مشروط به صحت و اوقات باشد و وقتي كه از ناحيه مولا حكم وجوبي و الزامي براي شخص تعلق مي گيرد، بنده مكلف هست در مقام اتيان به حكم مولا در صدد اقدام و قيام به مقدماتِ وجوديه بربيايد و نمي‌تواند مقدمات وجوديه را مانع بشود كه بوسيله اين منع و حجز از مقدمه وجوديه سلب و نفي آن امر از ناحيه مولا بشود.

 پس بنابراين رمي جمار در ايام ثلاثه در شب مشعر يا در عرفات مي‌شود واجب مطلق ظرف واجب چيست؟ ظرفش روز دهم يازدهم و دوازدهم است، اين براي كسي كه آنجاست حالا همين رمي بالنسبه به روز سيزدهم مي‌شود واجب مشروط چرا؟ چون آن ديگر در اختيار مكلف است اگر شب سيزدهم را در مني ماندي اگر نتوانستي يا نخواستي، چون، مي‌تواني نخواهي، توضيح مساله در خود لسان دليل هست، خيلي از سني‌ها مي‌مانند اهل تسنن شب سیزدهم مي‌مانند فقط شيعه هست كه فرار مي‌كند از مني بزند بيرون و الا اصلاً مي‌مانند و اتفاقاً استحباب هم دارد كه شب سيزدهم انسان بماند ولي اگر شخصي روز دوازدهم قبل الغروب از مني خارج نشد واجب است كه شب سيزدهم را مبیت كند و جمار را هم فردا رمي كند، هر سه را بايد رمي كند، اين رمي بالنسبه به شب سيزدهم و اين مبیت مي‌شود واجب مشروط، اين در اختيار است، باشيم بايد بمانيم نباشيم در این صورت نه مبیت، واجب است و نه رمي جمار، حالا اگر سوال کنی چه فرقي است بين رمی ايام ثلاثه و بين يوم ثلاث عشر هردو رمي است و هر دو هم كه وقتش موقت است، مشخص است، دهم، يازدهم و دوازدهم و سيزدهم، منتهي آن روز يك رمي دارد آن سه تا رمي است فرقش چيست؟ فرقش اختياري وغيراختياري است در سيزدهم در اختيار مكلف است مكلف مي‌تواند انجام ندهد حالا ممكن است در بعضي از اوقات مقدمه در اختيار نباشد فرض كنيد آنچنان راه ‌بندان مي‌شود كه حاجّ نمي‌تواند از مني خارج بشود ولي جري مساله بر چيست؟ بر اختيار است مي‌توانیم انجام بدهيم مي‌توانيم انجام ندهيم، ببينيد چه نكته دقيقي اين جا است، اين نكته را بايد در نظر داشته باشيم. آن مقدمه‌اي كه بتوانيم انجام بدهيم و نتوانيم انجام بدهيم واجب بالنسبه به او مي‌شود مشروط، از اطلاق مي‌افتد، ديگر اطلاق معنا ندارد، مي‌شود مولا يك واجبي را مطلق كند بدون هیچ قيد و شرط و اختيار و موقعيت، خاص و بعد بگويد مي‌خواهي انجام بده مي‌خواهي انجام نده؟ مگر بيكار است؟ خوب از اول نگويد، بگويد آقاجان حتما بايد از ساعت فلان از اين مدرسه خارج بشويد بعد به شما بگويند مي‌خواهيد در اين جا بمانيد ما حرفي نداريم تا ظهر بمايند مي‌خواهيد برويد توي آن حجره عيب ندارد مي‌خواهيد برويد دو ساعت هم بحث كنيد عيب ندارد همه به اختيار خودش است، چرا مي‌گويي بايد ساعت فلان خارج بشوي؟ خوب نگو، اگر مي‌گويي حتماً در ساعت فلان بايد از مدرسه خارج بشويد پس ديگر نمي‌توانيد بمانيد و بحث كنيد، و وقتتان را بگذرانيد و از آن وقت تجاوز بكنید. اين كه شارع در ابتدا حكم به اطلاق كند و در مقام عمل ادلّه به نحوي باشد كه آن اطلاق مبدل به اختيار و اشتراط بشود اين خلف و خلاف حكم از طرف حكيم و شارع است.

 پس بنابراين يك مميزه مهم در اشتراط و اطلاق اين است كه در اشتراط، مكلف نسبت به مقدمه اختيار دارد كه انجام بدهد يا انجام ندهد ولي نسبت به اطلاق اين طور نيست توي سرش هم مي‌زند مي‌گويد بايد انجام بدهي من كاري بهت ندارم.

تلميذ: شما فرمودید نماز ظهر وعصر واجب مطلق است در قطب شمال که شش ماه شب است شرطش که زوال باشد محقق نیست پس واجب مشروط است.

استاد: این مطالب قبلاً گفته شد، عرض كردم در آن جا كه بخاطر همين مساله و به همين دليل است كه ما مي‌گوييم (يعني شما مؤيّد هستيد در واقع) صلاه بالنسبه به وقت وجوبش وجوب مطلق است نه وجوب مشروط چرا؟ چون الصلاه لا يترك بحالٍ است در هيچ حال نماز ترك نمي‌شود چرا شما مي‌گوييد در قطب شمال؟ من كه ديروز و پريروز چند مثال زدم، شما نيم ساعت يك ساعت به اذان ظهر مانده با اختيار خودتان، گرچه در زمان سابق نبود ولي الان كه امكانش هست، عرض كردم سوار يك طياره مي‌شويد با يك سرعت محدود به سمت مغرب حركت مي‌كنيد تمام بيست و چهار ساعت يك ساعت به ظهر است؛ چكار مي‌كنيد؟ چرا حالا مي‌رويد قطب شمال؟ همين‌ ايران تشريف داشته باشيد و از همين جا به سمت مغرب حركت مي‌كنيد، دقيقا بر طبق گردش زمين كه از شرق به غرب هست، اين حركت كه مي‌كنيد دقيقا نه يك ثانيه اين طرف نه يك ثانيه آن طرف حركتان دقيق، الان ماهواره ‌ها هستند و درست روي يك نقطه‌اي از زمين متمركز هستند اين ماهواره‌هايی كه عكس مي‌گيرند و فلان مي‌كنند، بعضي‌ها در حال حركت و چرخش هستند، بعضي‌ها روي يك نقطه متمركز هستند تكان نمي‌خورند حركت آنها با حركت زمين يك ميل فرق نمي‌كند چنان دقيق با حركت آن منطقه آنها را تطبيق كردند كه هميشه در يك وضع قرار دارد آن ماهواره ديگر در آن منطقه قرار دارد همين طور تمام اين ماهواره‌ها با زمين دارند مي‌گردند و يك سرسوزني هم اين طرف و آن طرف نمي‌شوند آن افرادي كه حالا كه ماهواره كه سرنشين ندارند آنهايي كه دارند چطور بايد نماز بخوانند؟

تلميذ: زوال که رسید نماز می خوانند.

استاد: زوال نشده هيچ وقت توي زوال نيستند فرض كنيد الان براي ما ساعت چند است؟ ساعت دوازده دقيقه به نه است براي اين افرادي كه الان در بالاسر ما قرار دارند درست بالا سر ما هستند و دارند با زمين حركت مي‌كنند تمام بيست و چهار ساعت ده دقيقه به نه است، اين ها چكار كنند؟ لذا در اين جا گفتيم كه نماز، اين هم از ادله استفاده مي شود؛ يعني استفاده از ادله است كه الصلاه يترك بحال و همين باعث اشتباه بين اعلام شده و بعضي ها آمدند گفتند كه بايد نماز اهل آن منطقه را كه درآن قرار دارد، فرض كنيد شخصي در آن منطقه نمي‌داند كجاست، شخصي رفته كره ماه، افرادي كه رفتند در كره ماه ديگر نماز از آنها ساقط مي‌شود تمام شد نماز توي زمين است؟ نه.

تلميذ: الصلاه لایترک بحالٍ منصرف به حال عادی هست و وقت عادی، لذا نمی توانیم آن را تسری بدهیم.

استاد: فرض كنيد الصلاه لايترك بحال، كه رسول خدا صلي اللَه عليه و آله مي‌فرمايد: مكلف در هيچ حالي از احوال نماز از او ترك نمي‌شود، آيا متصور است يك مكلف در طول يك سال يك ركعت نماز هم نخواند، يك چنين چيزي مي‌شود تصور كرد؟ الان اگر رسول خدا صلي اللَه عليه و آله بيايد در اين جا، شما بگويي اي رسول خدا تو كه گفتي الصلاه خير موضوع فمن شاء استقلَّ و من شاء استکثر، يا اين كه ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها ،حالا بنده را مي‌فرستادند براي يك ماموريت سه سال متوالي خلاصِ خلاص اصلا نه يك ركعت نماز مي‌خوانم نه يك روز روزه مي‌گيرم و قرآن هم كه با خودم نمي‌برم اصلا ديگر تكليفي ندارم تمام شد. نه، این طوركه نيست؟ وقتي پيغمبر صلي اللَه عليه و آله مي‌فرمايد ما در غرقي هم صلاه داريم يعني اصلا امكان انفكاك بين صلاه و مكلف معنا ندارد آن وقت چطور شما مي‌گوييد شخص برود بالا اصلا نماز هم نخواند؟ يعني وقتي مي‌رود بالا ديگر تكليف از او ساقط مي‌شود؟ چنین چیزی معقول است؟ نه اين كه شرايط، شرايط عادي است پيغمبر صلي اللَه عليه و آله كه نيامد شرايط عادي تعيين كند مگر پيغمبر صلي اللَه عليه و آله قطب شمال ندارد؟ مگر قطب شما جزو زمين نيست؟ قطب جنوب مگر جزو كره نيست؟ اسلام فقط قطب شمال بايد برود؟ افرادي كه در قطب شمال زندگي مي‌كنند اين ها از حيطه اسلام خارجند؟ حالا چرا قطب شمال بگوییم؟ همين مناطق اسكانديناوي كه در قسمت شمال اروپا هست كه اين ها فرض كنيد بيست و دوساعتشان روز است، بيست ساعتشان روز است فقط سه ساعتشان شب است اين ها چطوري نماز بخوانند؟ نه نماز صبح دارند نه ظهر دارند.

اين ها بيست و چهارساعت شان را تقسیم مي‌كنند به پنج قسمت، يك دفعه صبح مي‌خوانند گرچه خورشيد در آسمان است يك دفعه ظهر مي‌خوانند شب مي‌خوانند تمام، بله، نماز ظهرشان تبديل به نماز صبح مي‌شود همان نماز صبح و ظهر و مغرب و عشا همه سرجايشان هست منتهي بايد بر طبق آن تكليف خودشان تقسيم كنند كه آن را انجام دهند اين نسبت به رمي بالنسبه به يوم ثَلاثا.

 پس بنابراين در واجب مشروط نمی گوییم همه علت براي واجب مشروط این است، دو علت دارد: يكي اين است كه يعني موارد فرق مي‌كند اختيار اتيان شرط و اتيان مقدمه به عهده مكلف است، مكلف مي‌تواند انجام بدهد مي‌تواند انجام ندهد اين دليل بر اين مي‌شود كه شارع آن جهت دوم الان در اين جا مي‌آيد كه شارع علت و داعي براي وجوبش نفس عمل في اي حال نيست بلكه، داعي عبارت است از: تحقق آن مقدمه نه به نحو الزام، يعني اگر آن مقدمه محقق شد اين داعي زنده مي‌شود و متولد مي‌شود الان داعي تولدي ندارد مثالي كه زدم برايتان فرض كنيد در نماز آيات و اين ها، الان داعي براي نماز آيات وجود ندارد چرا؟ چون، زمين دارد براي خودش مي‌گردد آسمان هم مي‌گردد رياح و اين ها همه به شكل عادي هستند نه ترسي و نه قضيه‌اي وجود دارد ماه و خورشيد و اين ها همه در صحت و سلامتي دارند دور سرما مي‌گردند، يك مرتبه وقتي كسوف مي‌شود، كسوف جهتي را بوجود مي‌آورد كه با وجود آمدن آن جهت، حالا هرچه مي‌خواهد باشد يا مي‌دانيم جهتش را يا نمي‌دانيم، علتي را بوجود مي‌آورد كه بخاطر او اين مي‌شود فرض كنيد الان كه وقتي كه شما در حال صحت و سلامتي هستيد مي‌رويد آمپول فلان را مي‌زنيد آمپول آموكسي‌سيلين را به خودتان مي‌زنيد؟ براي چه مي‌خواهيد بزنيد؟ مريض كه نيستيد كه بخواهيد آمپول بزنيد وجوب تزريق اِبرَه و دارو كي براي شما مستقر مي‌شود وقتي كه شما مريض بشوي، بعضي‌ها در تمام عمرشان حتي يك دانه قرص هم نخوردند اگر شخصي در تمام مدت عمرش مريض نشد خوب نياز به آمپول هم ندارد براي چه قرص مي‌خورد؟ براي چي آمپول مي‌زند؟ قرص استامينوفن براي سردرد است، وقتي شما سردرد نگرفتيد قرص را براي كجايتان مي‌خواهيد؟ براي سر است اين سر هم كه فعلا درد نمي‌كند شما براي چي مي‌خواهيد قرص بخوريد؟ غذا را براي چي مي‌خواهيد؟ براي گرسنگي، وقتي شما گرسنه نمي‌شويد و بدن نيازي به غذا ندارد براي شما غذا واجب نيست، همين طور دارو، آب، خيلي واجبات داريم چه واجبات عرفيه چه واجبات شرعيه كه نفس فعل، مولِّدِ داعي برايِ انبعاثِ طلب در نفسِ مولا نيست، همه جنبه مقدمي يا هر چي دارند، بواسطه عروض عارضي و تحقق يك شرطی، داعي براي طلب در نفس مولا محقق مي‌شود اگر آن عارض نباشد، صد سال آن داعي هم نيست يكي ديگر بايد آمپول بزند يكي ديگر بايد دوا بخورد بنده چون الان ناراحتي معده دارم روزي يك قرص معده مي‌خورم چون فشار خون دارم مجبورم قرص فشار خون بخورم حالا اگر شما قرص فشارخون بخوريد فشارخونتان افت مي‌كند توي كما مي‌رويد من الان در يك چنين وضعيتي هستم كه مجبورم اين دارو را بخورم.

 در احكام شرعيه مساله همين است صلاه آيات اين داعي‌اش متوقف بر حصول اين شرط است اگر انسان برود در جايي فرض كنيد برود در قطب شمال زندگي كند و اصلا در آنجا خسوفي نبيند، صلاه آيات واجب نيست، هيچي تمام شد يا كسوفي را انسان احساس نكند اصلا شب است، فرض كنيد يكي در قطب شمال زندگي مي‌كند شش ماهش شب است شش ماهش روز است در اين شش ماهي كه شب است بهش مي‌گويند الان در ايران كسوف شده می گوید به من چه؟ براي من شب است خورشيدي را من نمي‌بينم تا اين كه حكم به كسوف و غيركسوفش بخواهم بكنم؛ آنهايي كه در آن منطقه هستند واجب است نماز آيات بخوانند چرا؟ چون؛ شرط در آنجا حاصل شده است آن شرط چيست؟ آن شرط وجوب است، شرط وجوب يعني شرطي كه اصلا كاري به واجب ندارد آن شرطي كه وقتي كه مي‌آيد مولا را تحريك براي امر مي‌كند، جزم و اراده براي آمريت در مولا بوجود مي‌آورد آن شرط اگر نباشد همين طور مولا ساكت نشسته دارد نگاه مي‌كند هيچ كاري ندارد. می گوید وقتي كه زيد بيايد بايد اكرامش كني اگر زيد قم نيايد اكرامش هم لازم نيست آوردن و نياوردنش هم به تو ارتباطي ندارد بنشين سرجايت و پايت را بگذار روي آن پايت تا وقتي كه زيد خواست بيايد اراده‌اش تعلق گرفت يا نگرفت شما مطلبتان چيست؟

تلميذ: زوال که مشخص نیست ملاکش را حضرتعالی به چه نحو طرح می کنید همان جایی که فرمودید بیست ودو ساعت روز است اگر به وقت همین ایام که هشت ساعت ده ساعت این ها بخاطر افق است که زوال داریم غروب داریم طلوع داریم فجر داریم آنجا به چه نحوی تنظیم می شود؟ مقایسه که نمی‌خواهید بکنید؟

استاد: نخير، مساله مقايسه نيست در آنجا چاره‌اي جز اين كه دوازده ساعت ما بگيريم و آن را در دوازده ساعت قرار بدهيم نيست حداقل نصفش به اصطلاح باشد و غير از اين چاره‌اي نيست. چون بالاخره گردش زمين كه تفاوت نمي‌كند اين بيست و چهارساعت بر اساس گردش است وقت فرق مي‌كند طلوع و غروب خورشيد، ولي خود وقت و زمان و اين ها بر همه يكسان است چه شخصي كه در خط استوا باشد چه شخصي كه در قطبين باشد در هر دو براي آنها حركت است.

تلميذ: ملاکی که شما فرمودید اگر اختیاری باشد آن ملاک به نظر می آید در خیلی جاها مصادرۀ به مطلوب باشد، در واقع ما اصلاً مشکلمان این است اگر مشروط بود...

استاد: اين مساله حل مي‌شود با كيفيت لسان دليل، كه من مساله استطاعت را همين الان براي شما مطرح مي‌كنم ، در مواردي كه مسكوت و ما شك داريم، بايد تمسك به اصل بكنيم هنوز نيامديم، مساله به آنجا نرسيده، حالا اگر نه ما از خود روايت و دليل فهميديم، فرض كنيد لله علي الناس حج البيت بر عهده مردم است از ناحيه خدا كه اتيان حج را بكنند و حج را بجا بياورند اين را وقتي كه در متفاهم عرفي، مولا به بنده القا بكند عرف از اين چه را مي‌فهمد؟ مي‌فهمد كه حج را بايد انجام بدهد واجب واجب مطلق، لله علي الناس پاشو سوار ماشين شو برو مكه، پولت را جمع كن برو مكه، مثل اين كه فرض كنيد مي‌گويد لله علي الناس صلاه، اگر بگويد الان واجب است كه شما تهران برويد، مي‌نشينيد فكر مي‌كنيد كه رفتن به تهران مطلق یا مشروط است خوب بايد برويم عرف از اين چي مي‌فهمد؟ پاشيم برويم تهران تا بلند شويم برويم تا منزل هم خيلي فرق مي‌كند برويم منزل يك ماشين مي گيريم صدتومان البته الان هزارتومان بيشتر مي‌شود ما راهمان دور است صدتومان سابق تر از این بود بعد فرض كنيد هزارتومان بدهیم به تاكسي ما را ببرد به منزل اما وقتي كه مي‌خواهيم برويم تهران بايد پنج هزار تومان بدهيم، حالا كه شارع گفته بايد بروي تهران بايد بنشينم پنج هزار تومان بدست بياورم از اين سقف سوراخ بشود بيفتد پايين يك ماه دوماه سه ماه آن وقت بنده بروم يا نه؟ دست بكن توي جيب بايد بروي نداري، قرض كن بروي نداري از اهل بيت مكرمه می گویی پول داری ،می گوید بله، می خواهی چه کار کنی؟‌ مي‌گويي پنج تومان بده بروم تهران و بر می گردم، انشاء اللَه عند القدره و الاستطاعه، به شما بدهم يا اگر هم ندي خلاصه خبري نيست آن هم مي‌گويد بابا بخشيدم هرچه بخواهي می بخشيدم و ساير مسائل هم بخواهی هرچي دارم به تو مي‌دهم.

 اين كه شارع گفته بايد بروي، نگفته اين پول را از كجا بياور، نگفته برو قرض كن یا كار كن، خيار و كوچه فرنگي بفروش ، گفته تو واجب است بروي تهران، بقيه‌اش به عهده خودت است، اين را هم فرموده: لله علي الناس حج البيت بايد انجام بدهم، اگر من استطاع را نگويد قبل از اين عرف چي مي‌فهمد؟ بايد بلند شود برود متوقف بر مقدمات وجوديه که عبارت است از تخلیۀ سرب و صحت و اين ها همه آنهايي كه صحبتش قبلا شده است عرف اين را مي‌فهمد حالا اگر بگويد من استطاع اليه سبيلا هركسي كه مي‌تواند بايد برود مساله فرقي نكرد خوب اگر مي‌گفت و نمي‌گفت چه فرقي مي‌كرد چه تفاوتي داشت؟

تلميذ: اگر بگوید من استطاع اول الکلام می شود وللهّ علی الناس حج البیت من استطاع اتفاقاً مرحوم کرکی به نظرم می گوید مشروط جایی است که آن شرط ذکر شده باشد عند الدلیل.

استاد: اتفاقاً اين مساله اين طور نيست كه مشروط به اين شده در بعضي موارد شارع و مولا براي دفع دخل و براي حصر مساله شرطي را مي‌آورد؛ اگر مي‌فرمود: لله علي الناس حج البيت مطلقا آن وقت بنده مي‌بايست با هزارتا مرض هم مي‌رفتم خيال مي‌كردم حج مثل صلاه است ولو شده متسکعاً هم حج را انجام مي‌دهم؛ مثل كسي كه حج بر او مستقر بشود و بعد كوتاهي كند و حج از او فوت بشود واجب است سال بعد متسکعاً، باي نحو كان، ولو در حال مرض ولو در حال شديدترين قرض، به هر كيفيتي شده غير از مرگ بايد برود حج را انجام بدهد، اين حكمي است كه شارع به عنوان توبيخ براي اين وضع كرده است اگر شارع من استطاع الیه سبيلا را نمي‌گفت من خيال مي‌كردم حج هم مثل الصلاه لا يترك بحال است، چه تفاوتي مي‌كند؟ آمده من استطاع را گفته ، گفته يك مقدار توسعه دادم هر كي‌ مي‌تواند اين نيست كه تو پياده هم بروي، اين نيست كه خودت را به هر درد و مرض بيندازي براي اين آمده گفته لذا مطلب ايشان جاي صحبت و تامل دارد؛ اين كه مي‌فرمايد: لله علي الناس من استطاع اين را شما به عرف عرضه كنيد خودتان را از اين فضاي بحث و نقد و انتقاد بيرون بياوريد به عرف عرضه کنید، آقا اگر مي‌تواني برو مكه اين چي مي‌‌فهمد؟ مي‌فهمد بايد برود دنبالش، بله، مي‌تواند، خر دارد ماشين دارد مي‌رود پول دارد مي‌رود ندارد بايد قرض كند كار كند چرا؟ گفته واجب است اگر مي‌تواني، نمي‌گويد اين گفته اگر می توانی ولش كن، اين ولش كن را ما فقها در آورديم، خدا درنياورده مردم اين ولش كن را درنياوردند ما فقها نشستيم اين مسائل را پيچانديم اين طوري و آنطوري كرديم گفتيم پس ولش كن و لذا اگر مقدمات هم بخواهد پيدا بشود به مردم عوام دستور مي‌دهيم مي‌تواني جلوي مقدمات را هم بگيري!! وقتي گرفتي خوب شرط در اين جا انجام نشده!! آيا اين با عقل جور درمي‌آيد؟ با عرف متفاهم عرف مي‌سازد؟

تلميذ: در واقع برداشت شما از من استطاع همان و ان کنتم مریضاً او علی سفر است .

استاد: بله مثل همان است.

تلمیذ: در این جا مشروط شد نسبت به استطاعت یا نه؟

استاد: مشروط است ولي شرطش در اختيار است شرطش، شرطي است كه ما مي‌توانيم انجام بدهيم اين طور نيست كه بتوانيم انجام بدهيم يا انجام ندهيم من استطاع مشروط است؛ يعني در واقع قيد است براي حجي كه آن حج به نحو عادي باشد، حالا در بحث قدرت همان طوري كه عرض كرديم در آ‌ينده مي‌گوييم كه اصلا بحث قدرت بطور كلي از مباحث دخالتِ در داعي خارج است، وقتي كه مي‌خواهد زوال بشود، آيا زوال در قدرت ما هست يا نه؟ شارع در موقع زوال آيا لحاظ زوال را مي‌كند؟ زوال را به عنوان شرط براي آن واجب ذكر مي‌كند؟ وقتي مي‌گويد اكرم زيداً ليله الأربعا، ليله الأربعا كه در اختيار ما نيست. چطور شارع و مولا مي‌آيد حكم وجوب اكرام را متوقف بر دخول ليله الأربعا مي‌كند، چرا؟ چون، يك امري است كه در اختيار ما نيست و بر جري عادی متحقق الوقوع است، لذا اصلا من اول الامر يك چنين لحاظي در نفس مولا بالنسبه به وجوب منعقد نمي‌شود، فقط و فقط مولا نظرش اين است كه اين اكرام در ليله واقع بشود اما اين كه ليله شرط است براي اين وجوب و اگر نباشد واجب نيست پس بنابراين من آن را شرط قرار دادم، برو بابا، وقتي كه بخواهد كسي اين جوري بكند مردم مي‌گويند برو بابا چه مي‌گويي؟ شب بلند شو برو واجب است اكرامش كني؛ شب بايد اين كار را بكني، فردا بايد آن كار را بكني اين حرفها چيست؟ مي‌گويي آقا زمان در اختيار ما نيست در قدرت ما نيست، لحاظ چيزي كه در قدرت ما نيست نسبت به اطلاقيت او را خارج مي‌كند و او را تبديل به اشتراط مي‌كند پس واجب مي‌شود واجب مشروط، چنين چيزهايی ما نداريم، اصلاً مولا لحاظ این مطلب را نمي‌كند، فرض كنيد در معاملاتي كه ضرر و اين ها مي‌گوييم كه در آنها خيلي از شرايطي كه در آن شرايط سلب خیار مي‌شود، بخاطر اين كه طبع خود معامله بر اساس صحّت وعدم غبن و عدم ضرر و عدم عيب است؛ يعني نفس معامله بعنوان شروط ضمنیِّه در بيع و امثال ذلك. نفس تعامل اقتضاي صحت و سالم بودن و عدم غبن می کند والا كدام ديوانه‌اي بلند مي‌شود بيايد معامله‌اي بكند كه در آن ضرر و غبن است كسي اين كار را انجام نمي‌دهد.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد